



**نامه نورالدین کیانوری که در سال ۶۸ خطاب به علی خامنه‌ای نوشته شد،
پرده از بسیاری فجایع داخل زندان و توطئه علیه حزب توده ایران
برداشت!**

به بهانه خنثی سازی "کودتا" به حزب توده ایران یورش برده شد!

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، حذف حزب توده ایران از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی، مبرم‌ترین هدف تمام مخالفان انقلاب بهمن ۵۷ در خارج و داخل ایران بود. نابودی رهبران حزب، غیر قانونی کردن فعالیت حزب، یورش به دفتر حزب، ترور رهبران شناخته شده حزب، پرونده سازی و تبلیغات همه جانبه علیه سیاست‌های حزب در دل هر توطئه‌ای بود که از ابتدای سال ۵۸ علیه انقلاب و حاکمیت بیرون آمده از دل آن به اجرا گذاشته شد. طرح ترور رهبران حزب توده ایران، بویژه "نورالدین کیانوری" چنان گسترده و همه جانبه بود، که با اجازه دادستان کل انقلاب (آیت‌الله قدوسی) وی تا مدت‌ها برای دفاع از خویش اجازه حمل سلاح کمری داشت. در کودتای نوژه، که یک ماجراجویی وسیع، خونین و محکوم به شکست بود، دستگیری و اعدام فوری رهبران حزب توده ایران در دستور کار بود.

در کودتای طیس، که ظاهراً برای نجات گروگان‌های سفارت آمریکا سازمان داده شده بود، ترور و قتل فوری رهبران حزب توده ایران، در همان آغاز عملیات در دستور کار بود. با آنکه جزئیات این کودتا هرگز در جمهوری اسلامی فاش نشد، اما بسیاری از مقامات حکومتی از عملیات پخش گاز بی‌هوش‌کننده در بخشی از مرکز و شمال تهران و قتل‌عام در جماران و کشتار رهبران حزب توده ایران در خانه‌هایشان اطلاع دارند. همکاران داخلی کودتای طیس، از پیش کروکی خانه رهبران حزب را تهیه کرده و تیم‌های تروری که در داخل کشور سازمان داده شده بودند مسئول اجرای فوری این ترورها، همزمان با قتل‌عام در جماران و نجات گروگان‌های سفارت آمریکا بودند. تصرف‌کنندگان سفارت آمریکا نیز همان شب و همزمان با نجات گروگان‌ها باید تیرباران می‌شدند!

در طرح کودتایی که صادق قطب‌زاده و حجازی (روحانی حکومتی در زمان شاه) تهیه کرده و در تدارک اجرای آن بودند نیز کشتار رهبران حزب توده ایران در متن طرح کودتا بود.

در سال ۵۹ توطئه‌ای به کمک کادرهای سازمان مخفی حزب کشف شد، که بموجب آن تدارک ترور رهبران حزب در یک انفجار و سپس ترور چند تن از مقامات حکومتی در مراحل پایانی آن بود. ترور مقامات حکومتی، قرار بود پس از این انفجار صورت گرفته و انتقام توده‌ای‌ها تبلیغ شود تا حکومت یورش به حزب را شروع کند! صحت این اطلاعات را آیت‌الله قدوسی تأیید کرده و حکم بازداشت توطئه‌گران را، که رهبری آن با شخصی بنام "آریانی" بود صادر کرد. شاهد زنده این توطئه خنثی شده، در میان روحانیونی که در موج‌های ترور از میان نرفته‌اند، حجت‌الاسلام "مروارید" است که اکنون مغضوب و منزوی است، اما در آن زمان رهبری کمیته‌های انقلاب را در بخشی از غرب تهران بر عهده داشت.

این توطئه‌ها، همزمان با انواع تبلیغاتی که علیه سیاست حزب توده ایران در برابر حاکمیت بیرون آمده از انقلاب بهمن ۵۷ جریان داشت، پیش برده می‌شد. از یک سو تبلیغ می‌شد که حزب توده ایران دنباله‌رو آخوندها شده، و از سوی دیگر تبلیغ می‌شد که روحانیون



توده‌ای حکومت را بدست گرفته‌اند! هدف تمام این تلاش تبلیغاتی که از هر سو جریان داشت، جدا کردن حزب ما از مسیر کوشش برای تثبیت دستاوردهای انقلاب و تعمیق بخشیدن به آن بود. در این دوران و از سوی ناوگان تبلیغاتی غرب (رادپوها و مطبوعات) هیچ مخالفتی با انواع سیاست‌های ماجراجویانه و چپ‌روانه وجود نداشت، بلکه تمام آتش توپخانه‌ها روی سیاست حزب توده ایران متمرکز شده بود.

در داخل کشور نیز انواع تبلیغات زهرآگین علیه حزب توده ایران و سیاست آن جریان داشت. روزنامه‌ها و نشریاتی که شرایط را درک نکرده و قادر به ارزیابی درستی از اوضاع کشور و ضرورت تثبیت آزادی‌ها نداشتند، صفحات رنگی و سیاه و سفید خود را به مخالفان قدیمی و شناخته شده حزب توده ایران اختصاص داده بودند و خود نیز راسا به سیاست حزب توده ایران حمله می‌بردند. روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های آیندگان، پیام امروز، تهران مصور و خواندنی‌ها در کانون این تبلیغات علیه حزب توده ایران و آشفته ساختن فضای موجود آزادی مطبوعات قرار داشتند. همین نشریات و هفته‌نامه‌هایی نظیر "آهنگر" که حاوی مطالبی طنزآمیز بود، با مطالبی که منتشر می‌کردند ... - حتی اگر حسن نیت کامل هم داشتند - عملاً موجب تقویت ارتجاعی‌ترین جناح حاکمیت شدند.

همه این توطئه‌ها، که ظاهراً در خارج از حاکمیت جریان داشت، اما بی‌شک عواملی در درون حاکمیت چند پارچه جمهوری اسلامی مشوق و حتی طراح هم داشت، جدا از تنگناهای آشکاری بود که در لباس قانونی و غیر قانونی علیه حزب توده ایران به اجرا در می‌آمد.

همین محافل در تلویزیون و در نشریاتی که تصاحب و تاسیس کرده بودند و یا در اختیارشان قرار گرفته بود، روی دیگری از همین کارزار را دنبال می‌کردند. فخرالدین حجازی، جلال‌الدین فارسی و گردانندگان میزگردها و گفتگوهای تلویزیونی، نظیر "طیب" در این عرصه میدان‌داری می‌کردند. پس از نخستین انتخابات ریاست جمهوری، ابوالحسن بنی‌صدر نیز رسماً به این صف پیوست.

آتش توپخانه تبلیغاتی علیه سیاست حزب توده ایران، در این محدوده خلاصه نبود. تمام نشریات وابسته به انواع گروه‌های چپ نیز سرگرم همین تبلیغ با چاشنی تئوریک بودند.

مجاهدین خلق، که در ابتدای پیروزی انقلاب سیاستی نزدیک به سیاست حزب توده ایران داشتند نیز بتدریج به جبهه روبرو پیوستند. در این میانه، یگانه سازمان چپ ایران که در بخش اکثریت خود گام‌های بلندی در راه واقع بینی اوضاع ایران برداشت، سازمان فدائیان خلق ایران بود.

جنگال‌های نوبتی، که افرادی نظیر "زهره خانم" در مقابل دانشگاه و دفتر حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر برپا می‌کردند، بتدریج جای خود را به یورش‌های سازمان یافته‌ای داد که حجت‌اسلام "هادی غفاری" رهبری آنها را برعهده داشت. نقشی که اکنون و با تبدیل شدن هادی غفاری به یکی از سرمایه‌داران بزرگ جمهوری اسلامی، به "مسعود دهنمکی" و "حسین الله‌کرم" رهبران "انصار حزب‌الله"، سپرده شده‌است!

هراندازه از امکان ادامه توطئه‌های خارج از حاکمیت علیه حزب توده ایران کاسته شد، بر توطئه‌های داخل حاکمیت علیه حزب توده ایران افزوده‌شد. هر توده‌ای را که تحت هر بهانه‌ای در خیابان‌ها دستگیر کردند، در زندان نگهداشتند. حتی به جرم توزیع اعلامیه و یا فروش روزنامه ارگان مرکزی حزب توده ایران. حزبی که بصورت قانونی و علنی در کشور فعالیت می‌کرد و روزنامه‌اش رسماً در وزارت ارشاد به ثبت رسیده بود!

نظیر همان روشی که اکنون در باره طرفدار جنبش و تحولات و با امید رسیدن لحظه یورش قطعی پیگیری می‌شود. البته، از سر اتفاق نیست که طراحان و مجریان آن محدودیت‌ها، تبلیغات حکومتی و سپس اعمال کنندگان وحشیانه‌ترین روش‌ها در زندان‌ها و ادامه آن تا اعدام‌های دسته‌جمعی، همان‌ها و یا جانشینان آن‌ها هستند، که امروز نیز علیه جنبش مردم عمل می‌کنند. آنها خواب تکرار آن فاجعه را می‌بینند، اما فراموش کرده‌اند، که نه ایران امروز ایران دهه ۶۰ است و نه مردم ایران مردم آن دهه! دو انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و مجلس ششم نشان داد مردم به چه آگاهی دست یافته‌اند و تکرار آن توطئه‌ها و فجایع با چه مقاومتی در جامعه روبرو خواهد شد!

تا آستانه نخستین یورش به حزب توده ایران، بیش از ۳۵۰ توده‌ای که در خیابان‌ها، متینگ‌ها و هنگام توزیع و فروش اعلامیه‌ها و روزنامه "نامه مردم" دستگیر شده بودند، در زندان بسر می‌بردند.

ضرورت تضعیف پایگاه اقتصادی مخالفان انقلاب!

تا آستانه حمله عراق به ایران، توپخانه کوچک، اما چالاک و موثر حزب توده ایران بدقت آن کانونی را هدف قرار گرفته بود که دیگران کمتر به آن توجه می‌کردند. حزب با تکیه بر اصول قانون اساسی خواهان اجرای آن بندهائی از این قانون بود که مربوط به بازرگانی خارجی و تقسیم زمین‌های کشاورزی بین روستائیان بود. حزب، قلب توطئه و خطر درونی حاکمیت را نشانه گرفته بود و در همین ارتباط و تا آنجا که توانست در افشای متحدان روحانی و مذهبی سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران کوشید. هر اندازه این کارزار دقیق‌تر و پی‌گیرتر از سوی حزب ما دنبال شد، فزاینده‌تر منسجم‌تر و موثرتر در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی که در یک اتحاد بسیار نزدیک با بقایای حزب زحمتکش‌شان مظفر بقائی در شورای مرکزی همین حزب قرار داشت نیز توطئه‌های خود را علیه حزب تشدید کردند. کوشش حزب توده ایران آن بود که دست سرمایه‌داری بزرگ تجاری را از کانون‌های اقتصادی کشور کوتاه کند و پایگاه آن را در حاکمیت نیز محدود سازد. کارزاری که سرانجام نیز با یورش به حزب ناکام ماند و رهبران سیاسی سرمایه‌داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ اهرم‌های قدرت را در جمهوری اسلامی بدست گرفته و به بخش عمده حاکمیت تبدیل شدند.

با آغاز جنگ عراق علیه ایران، دفاع از تمامیت ارضی کشور در صدر همه مسائل قرار گرفت. سرمایه‌داری تجاری ایران که جنگ، محاصره اقتصادی، خرید تسلیحات و مایحتاج عمومی از خارج و وارد کردن آن به ایران را بهترین فرصت برای تقویت حضور خود در حاکمیت یافته بود، این فرصت طلایی را از دست نداد. آنها خوب می‌دانستند که برقراری شرایط جنگی در کشور، اولاً آزادی‌ها را محدود می‌سازد و نورافکن‌ها از روی آنها برداشته می‌شود، ثانیاً حاکمیت به تخصص آنها برای خرید از خارج و انتقال و فروش آن در داخل کشور نیازمند خواهد شد. هر اندازه که نیروهای انقلابی و آرمانخواه مذهبی خود را بیشتر موظف به جانبازی برای دفاع از انقلاب و کشور دانستند، سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی ایران خود را نیازمند ادامه جنگ، تحکیم پایه‌های قدرت حکومتی خویش و حذف نیروهای انقلابی از صحنه سیاسی کشور دانستند. آنها، با همین انگیزه، ادامه



جنگ را با شعار "پیش به سوی فتح کربلا" روی دست انقلاب گذاشتند. یگانه نگرانی و تشویش آنها از جنگ، کنترل دولت بر واردات و توزیع داخلی بود. در طول بحرانی ترین سال های جنگ، رهبران جمعیت مولفه اسلامی، بعنوان سخنگوی سرمایه داری تجاری ایران، با دولت میرحسین موسوی بر سر محدودیت های دولتی واردات و کنترل توزیع مایحتاج مردم درگیر بودند. هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" خود، هر بار که اشاره به ملاقات رهبران مولفه اسلامی با خود می کند، از گله و اختلاف آنها با دولت میرحسین موسوی و بهزاد نبوی بعنوان طراح توزیع مایحتاج مردم براساس "کوپن" و نارضائی بازاری ها و آقایان ملاقات کننده در این ارتباط می کند! آنها هرگز نگران کشته شدن جوانان و نوجوانان کشور در جبهه ها نبودند، بلکه درد بزرگشان تجارت و در اختیار گرفتن شبکه توزیع داخلی مایحتاج مردم بود، که دولت میرحسین موسوی مخالف آن بود!

مخالفت با ادامه جنگ

مخالفت صریح حزب توده ایران با ادامه جنگ، پس از بیرون راندن ارتش عراق از خاک ایران و پس گرفتن خرمشهر از ارتش متجاوز، ابتدا طی یک نامه تحلیلی در اختیار آیت الله خمینی قرار گرفت و سپس در تحلیل هفته و پرسش و پاسخها مطرح گردید. این درحالی بود که افکار عمومی را برای یک پیروزی سریع در خاک عراق چنان امیدوار کرده بودند. هشداری های حزب توده ایران درباره خطر ادامه جنگ به گوش کسی نرسید. وعده فتح قریب الوقوع کربلا و سپس حرکت به طرف "قدس" همراه بود با موجی از تبلیغات علیه حزب توده ایران، که به مخالفت با ادامه جنگ برخاسته و آن را سم کشنده ای ارزیابی کرده بود که به کام انقلاب و انقلابیون ریخته می شود.

در نماز جمعه های تهران سه چهره مشهور حکومتی، که اکنون هر کدام مواضع جداگانه ای در برابر جنبش کنونی مردم ایران دارند و در موقعیت هایی متفاوت از آن سالها در حاکمیت قرار دارند شدیدترین حملات را به مخالفت حزب توده ایران با ادامه جنگ کردند: آیت الله اردبیلی، آیت الله جنتی و حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی.

محور این حملات تبلیغاتی آن بود که حزب توده ایران، اکنون که جمهوری اسلامی در آستانه یک پیروزی بزرگ قرار گرفته و می خواهد انقلاب اسلامی را در منطقه توسعه بدهد، نقاب حمایت از انقلاب و جمهوری اسلامی را از چهره برداشته و به صف مخالفان پیوسته است! بنابراین، آنها از ابتدا ریاکارانه خود را مدافع انقلاب معرفی می کردند!

بدین ترتیب، جنگ در خاک عراق ادامه یافت و محدودیت ها برای حزب توده ایران در داخل کشور نیز روز به روز بیشتر شد. تعطیل دفتر مرکزی حزب و توقیف روزنامه ارگان مرکزی آن، بتدریج تا یورش به چاپخانه و جلوگیری از چاپ کتب حزبی و حتی جزوات پرسش و پاسخ پیش رفت.

توطئه ای که از ابتدای پیروزی انقلاب، از هر سو برای خارج کردن حزب توده ایران از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی و بعنوان مانعی که بر سر راه ادامه توطئه ها علیه تثبیت دستاوردهای انقلاب در صحنه حضور داشت، از اشکال شناخته شده سه سال اول پس از پیروزی انقلاب خارج شده و در پیوند بخشی از حکومت با محافل جاسوسی انگلستان و امریکا ابعاد تازه ای به خود گرفت. شکستی که همه توطئه های گذشته به همراه آورده بود، بصورت تجربه ای بزرگ در خدمت طرح جدید قرار گرفت.

اکنون دیگر مشخص شده که کانون این توطئه عبارت بوده است از فراهم ساختن سندی دال بر تدارک حزب توده ایران برای اجرای یک کودتا و بدست گرفتن قدرت در ایران.

جلب موافقت آیت الله خمینی!

جلب موافقت شخص آیت الله خمینی برای یورش به حزب در کانون این توطئه قرار داشته است. این واقعیت در مصاحبه ای که بعدها موسوی نخست وزیر با یک نشریه مذهبی در شهر قم کرد و جزئیاتی که از نامه ۲۵ صفحه ای کیانوری به "علی خامنه ای"، رهبر جمهوری اسلامی بر می آید، بوضوح آشکار است. مصاحبه موسوی نخست وزیر را کیانوری به عنوان یک مدرک تاریخی ضمیمه نامه خود به خامنه ای کرده بود، که عینا در پایان این نامه تاریخی نقل می شود.

هر سازمان جاسوسی خارجی و یا هر ارگان امنیتی که در داخل کشور سند جعلی "کودتای حزب توده ایران" را سر هم بندی می کرد، به آن نتیجه ای منتهی نمی شد که باید می شد. این نکته را هم دشمنان قسم خورده حزب توده ایران و انقلاب بهمن ۵۷ در داخل کشور می دانستند و هم دشمنان و مخالفان حزب و انقلاب در خارج کشور و هم کشورهای بزرگ امپریالیستی. به همین دلیل، و با استفاده تبلیغاتی از ورود ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان، محور توطئه جدید روی خطر کودتای حزب توده ایران قرار گرفت. معتبرترین سند، بصورت بسیار طبیعی، آن سندی بود که از درون سفارتخانه اتحاد شوروی در ایران بیرون بیاید، زیرا اعلام و ارائه چنین سندی از سوی سازمان ها و یا کشورهای خارجی در فضای آن روز جامعه ایران بی اعتبار بود.

عوامل و امکانات باقی مانده رژیم گذشته در ایران، در کنار سرمایه داری بزرگ تجاری ایران که سرگرم غارت جامعه و از نفس انداختن بنیه اقتصادی کشور و انقلاب بهمن ۵۷ بود، برای این توطئه بسیج شدند. ساده لوحی محض است، اگر تصور شود خط دهنده اصلی در این ماجرا مهره های عمده سازمان های جاسوسی امریکا و بویژه انگلستان، بدلیل مناسبات قدیمی اش با ارتجاع مذهبی در ایران و در حاکمیت جمهوری اسلامی نبوده اند، و باز ساده انگاری مطلق است، اگر تصور شود این شبکه ها می توانستند بدون حمایت بخشی از حاکمیت و در پیوند مستقیم با امریکا و بویژه انگلستان چنین طرحی را پیش ببرند. بدین ترتیب، شبکه ای از طراحان و مجریان در کنار هم قرار گرفتند و ماجرای خریدن و ربودن "گوزتچکین" در تهران ترتیب داده شد. خرید و ربودن او به تنهایی هدف نبود، همچنان که اطلاعات او اهمیت نداشت، چرا که اساسا اطلاعاتی در زمینه طرح کودتا



توسط حزب توده ایران وجود نداشت که در سفارت اتحاد شوروی باشد و یا نباشد. اهمیت ماجرا فقط آن بود که سند جعلی کودتا مستند به اظهارات یکی از ماموران امنیتی سفارت اتحاد شوروی، حمایت شوروی از این طرح و تکرار سناریوی افغانستان شود تا آیت‌الله خمینی قانع به ضرورت یورش به حزب توده ایران شود!

تکرار توطئه علیه آیت‌الله منتظری

این تجربه‌ای بود که بعدها در باره آیت‌الله منتظری نیز به کار گرفته شد. کافی بود موافقت اولیه از آیت‌الله خمینی گرفته شود تا بقیه کارها توسط توطئه‌کنندگان پیش برده شود: شرایطی که اکنون در باره آیت‌الله منتظری وجود دارد و عبدالله نوری در دادگاه خویش مستقیماً به آن اشاره کرد.

به موجب همین طرح، "گوزتچکین" در تهران ربوده شد و بلافاصله از طریق پاکستان به انگلستان منتقل شد. جالب است که خبر مربوط به این فرار و باصطلاح پناهندگی از ترکیه اعلام شد، تا نقش بعدی کشور پاکستان زیر ضربه و توجه قرار نگیرد! ساده‌ترین سؤال در ارتباط با خروج گوزتچکین از ایران و از طریق مرزهای شرقی، این بود که چگونه این خروج غیرقانونی از مرزهایی که پیوسته تحت مراقب بودند و از سفارتخانه‌ای که تحت انواع مراقبت‌ها و کنترل‌های امنیتی بود، صورت گرفت؟ مگر با همکاری بخشی از حاکمیت و امکاناتی که آنها برای اجرای این توطئه فراهم ساختند!

انتقال عاملین مستقیم ترور سعید حجاریان در جریان یک پرواز هوایی بین کرمان - تهران که ظاهراً هوایما مسیر را گم کرده و در کراچی پاکستان به زمین نشست، نشان داد که میان بخشی از حاکمیت روابط ویژه‌ای با سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی پاکستان وجود دارد. این بخش از حاکمیت که عاملین ترور حجاریان را به پاکستان منتقل کرد، همان بخش است که در یورش به حزب توده ایران نقش اصلی را داشت. عاملین ترور حجاریان، بلافاصله پس از فرود هوایمای مسافربری در فرودگاه کراچی، از هوایما خارج شده و به آغوش مقامات امنیتی پاکستان رفتند! تمامی قرائن حکایت از طرحی هماهنگ برای ضربه به حزب و تیره کردن روابط سیاسی بین ایران و اتحاد شوروی سابق داشت. امری که همزمان با یورش به حزب توده ایران و با اعلام یک لیست ۱۸ نفره از کارمندان سفارت اتحاد شوروی به عنوان عناصر نامطلوب سیاسی به اجرا گذاشته شد. همین اخراج و همزمانی نشان داد که کوشش برآنست که پای اتحاد شوروی نه در حد مناسبات احتمالی با این فرد یا آن فرد رهبری حزب، بلکه بعنوان حامی عملیات کودتائی مطرح شود.

درباره یورش به حزب توده ایران و تاثیر تاریخی آن بر روی انقلاب ایران، این نکات باید بدقت مورد توجه قرار گیرد و به ابعاد همکاری و هماهنگی بین‌المللی برای خارج کردن حزب توده ایران از میدان انقلاب ایران توجه شود.

"گوزتچکین" چه کسی بود؟

بعدها، در افغانستان یکی از ۱۸ کارمند و نظامیان عضو "اتاشه نظامی" سفارت اتحاد شوروی که از ایران و همزمان با یورش به حزب اخراج شده بود، اطلاعات تازه‌ای را در باره گوزتچکین مطرح کرد. این فرد نظامی که هم دوره و هم درجه "گوزتچکین" (سروان ارتش) بوده و همراه با وی به ماموریت سفارت اتحاد شوروی به ایران اعزام شده بود، این اطلاعات شخصی را از "گوزتچکین" داشت:

{... او بسیار مشروب می‌خورد و به شگردی و رابطه با زنان مختلف علاقمند بود. پیش از عزیمت به ایران، این ضعف‌های او که در پرونده‌اش نیز منعکس بود، به وی گوشزد شده و او نیز متقابلاً متعهد به ترک این عادات و خصلت‌های خود شده بود. پس از ورود به ایران، اتاق‌های ما، در مجموعه مسکونی داخل سفارت اتحاد شوروی، روبروی هم و در ضلع شرقی سفارت قرار داشت. این ساختمان با دیوار سفارت فاصله‌ای بسیار کم داشت و مجموعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کردیم نیز علاوه بر درهای ورودی، یک در و پله‌های آهنی در پشت ساختمان داشت که برای مواقع حریق و حوادثی مشابه در نظر گرفته شده بود. گوزتچکین، پس از مدتی، بار دیگر شرابخواری را در تهران از سر گرفت و با آنکه شب‌ها خروج از محوطه سفارت بدون اطلاع به نگهبانی ممنوع بود، او از همین پله‌های پشت ساختمان خود را به در بسیار کوچک مشرف به خیابان چرچیل رسانده و از آن خارج می‌شد و صبح بسیار زود باز می‌گشت. پیش از ناپدید شدنش با یک زن جوان ایرانی دوست شده بود. همین زن با اتومبیل به خیابان چرچیل آمده و گوزتچکین همراه او می‌رفت و صبح باز می‌گشت. شب آخری که دیگر به سفارت بازنگشت نیز همین برنامه اجرا شده بود...}

حتی اگر تمامی این اظهارات همکار گوزتچکین نیز صحت نداشته باشد، این نکته که او شب‌ها از سفارت خارج می‌شده، اعتدالی در صرف مشروب نداشته و با زنانی در تهران دوست بوده، می‌تواند از اعتباری در حد تعقیق و تامل برخوردار باشد. این اعتبار، که گوزتچکین را مطابق طرحی از پیش تدارک دیده شده و با توجه به خصلت‌های او شناسائی کرده و با زنی که بدنالش می‌آمده دوست کرده‌اند، و یا خود او با این زن دوست شده و سپس طرح ربودن او با توجه به این موقعیت تهیه شده‌است. امری که اکنون مشخص شده، وزارت اطلاعات و امنیت و بویژه شبکه "فلاحیان" - سعید امامی" با وسعت از آن استفاده می‌کرده‌اند و مشهورترین قربانی آن خانمی است بنام "قائم مقامی"، مهماندار هوایمائی ایران.

ربودن و یا فرار گوزتچکین و انتقال او به انگلستان نمی‌توانست عملیاتی از پیش تدارک دیده شده نباشد. این فرار و یا ربودن بخشی از توطئه بزرگتری بود که باید منجر به یورش به حزب توده ایران و تیره شدن روابط اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی می‌شد و اتحاد شوروی را در جنجال‌های تبلیغاتی در کنار امریکا می‌نشاند.



واعظ طبسی و عسکراولادی!

از این مرحله به بعد، آنچه تهیه و تدارک دیده شد، در انگلستان شد. در حالیکه ماهها کوچکترین خبری از گوزتچکین وجود نداشت و حزب توده ایران نیز مطمئن از نداشتن هیچ نوع رابطهای با وی به فعالیت سیاسی خود در انواع تنگناها ادامه می‌داد، آیت‌الله واعظ طبسی سفری به پاکستان و انگلستان کرد. بلافاصله پس از این سفر، حاج حبیب‌الله عسکراولادی به بهانه یک سفر بازرگانی راهی پاکستان شد. این در حالی بود که در تهران، تعقیب و مراقب رهبری حزب در حد نصب دوربین در مقابل خانه‌های اعضای رهبری و دفاتر کار حزبی و تعقیب شبانه روزی پنج افسر پیش از کودتای ۲۸ مرداد که اکنون در کادر رهبری حزب قرار داشتند و بویژه شخص نورالدین کیانوری لحظه‌ای در طول ۲۴ ساعت قطع نمی‌شد.

رهبری در تدارک عقب نشینی بود!

در همین دوران است که هیات سیاسی حزب توده ایران، همانگونه که در نامه ۲۵ صفحه‌ای نورالدین کیانوری آمده، با گمان نزدیک به یقین نسبت به خطر دستگیری رهبران حزب، تصمیم گرفت بخش عمده‌ای از رهبری حزب را از کشور خارج کند. یگانه مشکلی که در اینجا وجود داشت، خروج ناگهانی رهبری حزبی بود که بصورت نیمه علنی، اما قانونی در کشور فعالیت داشت و غیبت رهبرانی که بی وقفه تحت مراقب بودند، اگر هم با گریز از تور مراقبتی ممکن می‌شد (امری که پیش بینی‌های آن شده بود)، بلافاصله در حاکمیت جمهوری اسلامی به رخدادی آلوده به توطئه ارزیابی شده و هزاران توده‌ای عضو حزب دستگیر می‌شدند و حزب غیر قانونی اعلام می‌شد!

بازگشت عسکراولادی از سفر و ماموریت!

عسکراولادی از سفر پاکستان با پرونده‌ای بازگشت که در انگلستان علیه حزب ساخته بودند و در پاکستان در اختیار وی گذاشتند تا به ایران آورده و ضمن ارائه آن به آیت‌الله خمینی، نظر مساعد وی برای دستگیری رهبری حزب جلب شود. کانون مرکزی این پرونده نه جاسوسی بود و نه پنهان ساختن چند ده قبضه تفنگ. طرحی که باصطلاح بنا بر اطلاعات گوزتچکین تهیه شده بود "طرح کودتای حزب توده ایران" نام داشت که ارتش سرخ پشت مرزهای افغانستان و اتحاد شوروی سابق منتظر وقوع آن و ورود به خاک ایران جهت حمایت از آن بود! دیگر گوزتچکین در اختیار کسی نبود که مقامات ایرانی از او سؤال کنند و دقت اظهارات و ادعاهایش را - چنانچه این ادعاها را خود وی کرده باشد- بررسی کنند. او در اختیار انگلیس‌ها بود و انگلیس‌ها نیز با توصیه واعظ طبسی، عسکراولادی را محرم‌ترین فرد برای انتقال پرونده ساخته شده علیه حزب توده ایران تشخیص داده بودند. اینکه سفر آیت‌الله واعظ طبسی به انگلستان برای تأیید و ضمانت عسکراولادی صورت گرفته بود یا خیر، امری است که سرانجام تاریخ آن را روشن خواهد کرد. همچنان که امروز جزئیات کودتای ۲۸ مرداد و طرح تیراندازی به شاه و ده‌ها و ده‌ها رویداد دیگر برملا شده‌است. آنها پاکستان را برای رد و بدل کردن این پرونده انتخاب کردند، زیرا اگر در انگلستان این کار صورت می‌گرفت، با تردیدهایی باز هم بیشتر بخشی از حاکمیت روبرو می‌شد.

خود عسکراولادی در یکی از کنگره‌های اخیر مؤتلفه اسلامی (کنگره پنجم) که در تهران و با حضور آیت‌الله کنی و آیت‌الله واعظ طبسی برپا شد، در جمع محدود و بسته رهبران و مسئولان تشکیلات شهرستان‌های این جمعیت با صراحت به این سفر، دریافت پرونده و انتقال آن به ایران اعتراف و آن را یک خدمت بزرگ به جمهوری اسلامی معرفی کرد. (خبر این کنگره و سخنرانی در شماره ۸۰ راه توده چاپ شده‌است و راه‌توده خواهد کوشید، در صورت رفع تنگناهای مالی و گسترش شبکه اینترنت خود، در تدارک یکصدمین شماره "راه‌توده" دوره دوم، آن را به آرشیو اینترنت خود منتقل کند)

از این لحظه به بعد، شرحی که کیانوری در نامه ۲۵ صفحه‌ای خود می‌دهد مستندترین مدرک در باره ادامه ماجرای خونینی است که تاثير بسیار تعیین کننده در به انحراف کشیده شدن انقلاب داشت!

او مصاحبه میرحسین موسوی را ضمیمه نامه خود کرده که بموجب آن، نخست وزیر زمان حیات آیت‌الله خمینی، متکی به اعترافات که زیر شکنجه از بخشی از رهبری حزب گرفته شده بود، همراه باصطلاح برادران امنیتی نزد آیت‌الله خمینی می‌رود. آیت‌الله خمینی ادعای کودتا توسط حزب توده ایران را قبول نمی‌کند، اما پس از چند بار اصرار برادران امنیتی، با تحقیق پیرامون مسئله موافقت می‌کند! این موافقت با تحقیق، از سوی آنها که منتظر کوچکترین اشاره برای یورش دوم به حزب توده ایران بودند، به صدور فرمان یورش دوم تبلیغ شد.

موافقت نخست را برای دستگیری رهبران حزب، عسکراولادی از آیت‌الله خمینی گرفته بود و اینک متکی به اعترافات سراسر دروغ زیر شکنجه، موافقت برای ادامه تحقیق را مبنای یورش دوم به حزب قرار دادند!

مصاحبه‌ای که سال‌ها بعد میرحسین موسوی با مجله "حوزه" کرده و بر دروغ بودن طرح کودتای حزب توده ایران مهر تأیید نهاد، در حقیقت نوعی طلب برائت بود؛ گرچه بسیار دیر. فرصت‌های بزرگ برای حفظ دستاوردهای انقلاب از دست رفته و بسیاری از قربانیان این توطئه چهره در نقاب خاک کشیده بودند.

کیانوری بخشی از همین مصاحبه میرحسین موسوی را بعنوان سندی دال بر پوچ بودن طرح کودتای حزب توده ایران و افشای توطئه علیه حزب توده ایران ضمیمه نامه خود برای علی خامنه‌ای کرده‌است. این بخش را، که به خط کیانوری و از روی کیهان چاپ تهران (یگانه نشریه‌ای که در داخل زندان توزیع می‌شده‌است) نوشته شده، عیناً، در ادامه نامه ۲۵ صفحه‌ای وی می‌آوریم.



کسانی که با گرفتن فرمان تحقیق به حزب توده ایران یورش آورده بودند، برای اثبات ادعائی که در پرونده ساخته شده در انگلستان مطرح بود، "طرح کودتای حزب توده ایران"، از همان ابتدا خونین‌ترین و سنگین‌ترین شکنجه‌ها را روی رهبری حزب پیاده کردند تا ضمن گرفتن تأیید کودتا از زبان رهبری حزب، آن را نزد آیت‌الله خمینی برده و مبنای یورش دوم و سراسری به حزب قرار دهند. تا آنجا که مشخص شده‌است، عوامل اجرائی گرفتن این اعتراف دروغ در کمیته مشترک تهران "علی فلاحیان"، "سعید امامی"، "حسین شریعتمداری" و "حسن شایانفر" بوده‌اند، در حالیکه تمامی اعترافات مربوط به کودتا که در فاصله دو یورش بر دهان بخشی از رهبری زیر شکنجه حزب گذاشته شد، از اساس چنان دروغ و بی‌پایه بود که در طول محاکمه رهبران حزب نیز ارزش طرح نیافت!

آنها به نتیجه کار توجه داشتند، نه به درستی و نادرستی طرح. نتیجه این جنایت باید خروج حزب از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی می‌بود که تا حد زیادی چنین نیز شد. یعنی همان توطئه‌ای که از ابتدای پیروزی انقلاب از هر سو، توسط مخالفان انقلاب ایران در تلاش برای تحقق آن بودند. اکنون که شبکه‌های جنایت و خیانت در گسترده‌ترین سطح بر ملا شده و برای انقلاب بهمن ۵۷ سرنوشتی تلخ رغم زده شده، آن خیانت به حزب، که در واقع خیانت به انقلاب بود، بیش از پیش ابعاد خود را نشان داده و چهره‌های مجری آن بسیار فراتر از آنچه تصور می‌شد، در جامعه رسوا شده‌اند.

بدین ترتیب است که باید با صراحت گفت، برای درک روند رویدادهای کنونی در جمهوری اسلامی، هیچ‌گزیری از مرور حوادث سال‌های اول پیروزی انقلاب و آنچه بر حزب توده ایران رفت وجود ندارد. آنها که امروز بعنوان نیروهای پیرامونی حکومت به جنبش مردم برای نجات آرمان‌های انقلاب بهمن پیوسته‌اند، در کنار نسل جدیدی که به میدان آمده، تجربه‌ای را که حزب توده ایران از سر گذراند باید مرور کنند. حیل‌ها، توطئه‌ها، ترندها و جنایات به وقوع پیوسته و در تدارک وقوع در پایان این مرور تاریخی بسیار دقیق‌تر در برابر چشمان تیزبین قرار می‌گیرد.

از این مرحله به بعد، یعنی از همان دقایق اول یورش اول به حزب توده ایران، گویاترین سند، پیرامون آنچه بر حزب و رهبری آن در زندان‌ها گذشت، همان نامه ۲۵ صفحه‌ایست که کیانوری در سال ۶۸ نوشته، که آن را در زیر می‌خوانید.

"راه توده"

